

نئولیبرالیسم: تنگنا و گشایش

در راهبرد معاصر توسعه^۱

نویسنده: پیتر ایوانز*

ترجمه: مهناز ملکی معیری**

اقتصاد سیاسی نئولیبرالی و جهت‌گیری‌های ضد - توسعه‌ای این نظام در رابطه میان کشورهای شمال و جنوب بررسی می‌شود. امکانات تحولی نهفته در نهادها و مقررات نئولیبرالی به تفصیل کاویده می‌شود. نشان داده می‌شود که چنانچه رهبران سیاسی و کارشناسان کشورهای جنوب ساختار نهادها و مقررات جهانی نئولیبرالی را به خوبی مطالعه کنند، می‌توانند به این امکانات نهفته پی ببرند و به‌ویژه از طریق عکس‌العمل‌های گروهی، نظم موجود را برای تبدیل به نظمی منصفانه‌تر و عادلانه‌تر به چالش کشند.

کلیدواژه‌ها: نئولیبرالیسم، توسعه، مقررات قانونی، شمال، جنوب، تجارت، بازار سرمایه، بازار مالی، سیاست‌های صنعتی، اقتصاد جهانی، IMF، WTO

منتقدانی که پیایندهای نظم جهانی موجود نئولیبرالی را بررسی کرده‌اند، به درستی نشان داده‌اند که ایدئولوژی جهانی، مقررات قانونی و ساختارهای قدرت اقتصادی به چه شکل‌هایی حق انتخاب سیاست‌های مطلوب را در کشورهای جنوب محدود می‌کنند. با این همه، نئولیبرالیسم^(۱) احتمالاً از این قاعده مستثنا نیست که درون هر نظام سلطه‌ای،

۱. نوشته حاضر، بخش دهم از کتاب زیر است:

"Putting Development First: The Importance of Policy Space in the WTO and IFIS". Edited by Kevin Gallagher, ۲۰۰۵. "Neoliberalism as a political opportunity: Constraint and innovation in contemporary Development Strategy.

* Peter Evans

** E-mail: mahnaz_moayeri@yahoo.com

فرصتهایی برای چالش و تغییر غنوده است. تشخیص این فرصتها، درست به اندازه نقد این نظم اهمیت دارد هر چند که منطقی بر آن تقدم ندارد. استفاده خلاقانه از این فرصتها نه تنها می‌تواند شرایط زندگی محرومان را بهبود بخشد، بلکه خود نظام جهانی را نیز می‌تواند متحول سازد.

آثار ضد توسعه

تشریح آثار ضد توسعه نئولیبرالیسم، اهمیت فرصتهایی را نیز که پدید می‌آورد روشن تر می‌سازد. مجموعه‌ای از دیگر آثار منفی نظام جهانی معاصر را نیز می‌توان برشمرد. الگوی مسلط فرهنگی/ایدئولوژیکی، توصیه‌هایی می‌کند که از حیث نظری و تاریخی بی‌پایه‌اند و از احتمال موفقیت سیاست‌ها می‌کاهند و همزمان، از بروز نوآوری‌های نهادین محلی که نویدبخش توسعه‌اند جلوگیری می‌کنند (Chang ۲۰۰۳a; Evans ۲۰۰۴). رفتار فعلی ایالات متحده به‌عنوان یک رهبر غیرمسئول و فوق‌العاده خودخواه، خصیصه‌های ساختاری منفی نظام جهانی را به اندازه قابل توجهی تشدید می‌کند. با توجه به آن که هدف اصلی من در این نوشته آن است که بر امکانات مثبت این نظام انگشت بگذارم، در اینجا به اجمال سه جنبه منفی اقتصاد سیاسی جهانی معاصر را برمی‌شمارم: ویژگی متزلزل و در عین حال ظالمانه نظام مالی جهانی؛ «قواعد تحریف شده»^۱ نظام تجارت جهانی (Oxfam ۲۰۰۲)؛ و شاید مهم‌تر از همه، تحمیل سیاسی امتیاز انحصار اقتصادی شرکت‌های فراملیتی^۲ که بیش‌تر در کشورهای شمال مستقرند، و مظهر آن را در سیاست‌های مربوط به «حق مالکیت معنوی»^۳ می‌توان باز یافت.

صندوق بین‌المللی پول (آی - ام - اف) جلوه بارز حضور همزمان دو ویژگی متزلزل و بی‌عدالتی در نظام مالی بین‌المللی است. صندوق اگرچه از نظر کادر حرفه‌ای یکی از بزرگ‌ترین مجتمع‌های اقتصاددانان متخصص جهان است با این همه مسئول تحمیل سیاست‌هایی بر کشورهای جنوب بوده است که به جای آن که از آسیب‌پذیری آنها

۱. Rigged rules

۲. Transnational corporations

۳. Intellectual property rights

بکاهد، آن را افزایش داده است. مثال واضح آن نیز تذکرات صندوق به گشودن دروازه‌ها بر روی بازارهای سرمایه بوده است بدون آن که به فقدان چارچوب نظارتی کارآمد توجهی شده باشد^(۱) (Singh در این کتاب و Stiglitz, ۲۰۰۲b).

هر چند منتقدان صندوق بر جنبه‌های غیرعادلانه نقش آن بیش‌تر تأکید کرده‌اند، آنچه که نهایتاً منافع درازمدت کشورهای جنوب را بیش‌تر تهدید می‌کند، ضعف صندوق است. منابع صندوق در مقایسه با سطوح فعلی گردش سرمایه جهانی بسیار کم‌تر از آن است که نظام مالی جهانی را بتواند تثبیت کند یا به‌عنوان راه‌حل نهایی، در نقش یک وام‌دهنده واقعی ظاهر شود (Rubin & Weisberg ۲۰۰۴; Kellar & Chaudhry ۲۰۰۳). فقدان ظرفیت جهانی برای کاهش ناپایداری و محافظت از بازارها هنگام بحران، قیمت سرمایه را برای همه، و به‌ویژه برای کشورهای تشنه سرمایه (جنوب) بالا می‌برد.

قدرت واقعی نظام مالی جهانی در حال حاضر در اختیار شاید ۲۰۰ شرکت مالی خصوصی است که بر بازارهای سرمایه مسلط‌اند. این شرکت‌ها منافع مشترک غیرقابل انکاری در حفظ ثبات نظام مالی جهانی دارند اما آنچه که رفتار آن‌ها را به شکل غیرقابل مقاومتی شکل می‌دهد، فشار حرکت‌های کوتاه‌مدت^۱ برای رسیدن به نرخ سود برابر و عقب نیفتادن از رقبای‌شان است که وقتی با تمایلات نیرومند به تبانی گروهی تلفیق شود، گرایش ساختاری به ناپایداری و بحران تولید می‌کند که می‌تواند به فاجعه بیانجامد (Wade, Weneroso ۱۹۹۸a).

قوی‌ترین مؤسسات نقش‌آفرین بازار مالی جهانی، حتی اگر از بحران پرهیز کنند، در ارزیابی‌های خود طوری عمل می‌کنند که به طرز حساب شده‌ای جلوی ابتکار عمل‌های متمایل به توسعه را در کشورهای جنوب سد نمایند.

مثال شگفت‌چنین رفتاری را در تنزل ارزش واحد پول برزیل (رئال) طی دوره پیش از انتخابات سال ۲۰۰۲ این کشور می‌توان دید. همین که حزب کارگر امکان برتری در مبارزه انتخاباتی را پیدا کرد، بی‌زاری بانک‌ها از امکان تحقق «باز توزیع توسعه‌گرایانه»^۲ همچون علامتی منفی نسبت به پول رایج برزیل عمل کرد (Martinez)

۱. Short-run

۲. Redistributive developmentalism

(Santiso, ۲۰۰۳). ظرف چند ماه ارزش پول برزیل ۴۰ درصد کاهش یافت و چنین بود که حزب کارگر پس از برنده شدن در انتخابات، حساب کار خود را کرد و در نتیجه، محتاطانه ترین سیاست های اقتصاد کلان را برای دو سال بعدی در پیش گرفت. حزب کارگر به صلاح خود دید که بین رشد کم، اشتغال بالا، و صرف هزینه های اجتماعی^۱ کم با عذاب کیفر دیدن از نقش آفرینان مالی جهانی که حاکم بر «بازارها» بودند، اولی را انتخاب کند.

نظام موجود مالی بین المللی، کشورهای توسعه یافته را مجبور می کند با تعداد معدودی راهبردهای توسعه مورد قبول بانکداران بین المللی، که احتمالاً هیچ یک تجربه مستقیم مقابله با چالش های توسعه را نداشته اند، خود را تطبیق دهند. از آن طرف، در چارچوب مالی نئولیبرالی، سطحی از ناپایداری و خطر مشخص شده است که حرکت های سرمایه را محدود می کند و آسیب پذیری کشورهای جنوب را در مقابل بحران های ویرانگر مالی افزایش می دهد. بدین ترتیب، کشورهای جنوب هم از تنگناهای ملی و هم از بی ثباتی جهانی زیان می بینند.

مقررات تجارت جهانی رایج نیز، همانند مقررات نظام مالی جهانی، چنان استادانه طراحی شده است که منافع کشورهای قدرتمند حوزه شمال را باز می تابد. همان طور که ساین^۲ در این کتاب نوشته است، شواهد تاریخی و نظری محکمی در اثبات «رفتار ویژه و متفاوت» با جنوب در مقررات تجاری وجود دارد. از آن طرف، نئولیبرالیسم موعظه جهان شمولی دروغین «تجارت آزاد» برای همه را سر می دهد در حالی که نظام تجارت نئولیبرال معاصر در عمل حتی حاضر نیست کشورهای جنوب «در خط آغاز مسابقه» جایگاه برابر با شمال داشته باشند.

آکسفام (۹۸: ۲۰۰۲: Oxfam) مقدار زیان وارد شده به کشورهای فقیر را در مقابل موانع تجاری کشورهای پیشرفته شمال بالغ بر ۱۰۰ بیلیون دلار در سال برآورد می کند. نمونه آشکار تخطی ریاکارانه از اصول مفروض کشورهای شمال را در یارانه ها و

۱. Social expenditures

۲. Singh

تعرفه‌های حمایتی اعطایی به تولیدکنندگان محصولات کشاورزی شمال و حمایت از کشت و صنعت‌های ایالات متحده به خوبی می‌توان مشاهده کرد.^(۳)

نه آن که کشاورزی استثنا باشد. در صنعت نیز بر همین منوال، صاحبان صنایع کشورهای جنوب در برخی رشته‌ها که محصولات قابل رقابتی تولید کرده‌اند با بالاترین تعرفه‌ها مواجه می‌شوند.^(۴) (Abrea, ۲۰۰۴: ۴۳۲) و این چنین است که می‌بینیم عکس‌العمل اولیه سیاستگذاران ایالات متحده در برابر احتمال نهی قانونی سازمان تجارت جهانی (WTO) از حمایت صنایع‌شان در مقابل قدرت‌های صنعتی نوپای چین آن است که تهدید می‌کنند قواعد بازی را به هم می‌زنند (Bradsher, ۲۰۰۴). وقتی که از قواعد تجارت آزاد به چنین روش منفعت‌جویانه زنده‌ای تخطی می‌کنند دیگر دفاع از این گزاره که عمل به شعائر نئولیبرال، رفاه جهانی را به حداکثر می‌رساند خیلی دشوار می‌شود.

درحالی که رابطه نابرابر تجارت بین شمال و جنوب باعث کاهش درآمد کنونی کشورهای جنوب می‌شود، آنچه که این شکاف درآمد را در بلندمدت افزایش می‌دهد ساختار همان قدر غیرعادلانه سیاسی **حقوق مالکیت نئولیبرالیسم** است. جلوه بارز آن را در به اصطلاح «حقوق مالکیت معنوی» می‌توان دید که در طول زمان و مکان در نظم جهانی نئولیبرال از حرمت آن سرسختانه دفاع شده است. امروز نه تنها حق صاحبان اندیشه‌ها^۱ و تصاویر^۲ (عمدتاً متعلق به شرکت‌های بزرگ شمال) به ادامه تصرف عواید حاصل از فروش آن‌ها پاس داشته می‌شود بلکه حق اختصاص درآمد حاصل از هرگونه محصول یا فعالیت که با آن افکار و تصاویر همراه بوده است نیز در نظام تجارت جهانی محترم شناخته شده است.

از نظر تئوری نئوکلاسیک، جایگاه حقوق مالکیت معنوی (همانند جایگاه خود دانش) کاملاً دوگانه است (لعل^۳ در همین کتاب؛ استیگلیتز^۴). از نظر اصولی، در نظامی که مفهوم «تجارت آزاد» در آن جا افتاده است، عواید انحصاری ناشی از فروش افکار به کم‌ترین اندازه و به منظور اعطای پاداش به اختراع است. اما در عمل، شرکت‌هایی که

۱. Ideas

۲. Images

۳. Lall

۴. Stiglitz

عوایدشان ناشی از کنترل انحصاری سرمایه‌های معنوی^۱ است، قوی‌ترین نقش آفرینان در بخش غیرمالی اقتصاد سیاسی جهانی هستند و آنچه که منافع آن‌ها را حفظ می‌کند نه حمایت حداقلی، بلکه حمایت حداکثری است.^(۵)

نمونه چشمگیر و شرم‌آور آن، مخالفت لجوجانه شرکت‌های دارویی ایالات متحده با تولیدکنندگان کشورهای جنوب برای عرضه داروی ارزان‌تر به مبتلایان ایدز است. این مثال مفیدی است زیرا نه تنها نشان می‌دهد که سرنوشت اولویت‌های بهداشتی و رفاه در کشورهای جنوب تحت تأثیر منافع صاحبان حقوق مالکیت کشورهای شمال است بلکه بر این حقیقت نیز انگشت می‌گذارد که قواعد نتولیبیرالی در درجه اول نه به نفع شهروندان عادی کشورهای شمال که به نفع شرکت‌های بزرگی است که به ناموزونی در شمال مستقر شده‌اند. توزیع آزاد جهانی داروهای ارزان، غیرانحصاری و نجات‌بخشی که در کشورهای جنوب تولید می‌شود نه تنها به ضرر شهروندان عادی کشورهای شمال نیست بلکه به نفع آن‌هاست.

از هر یک از وجوه مالی، تجارت، یا حقوق مالکیت که به نظم نتولیبیرالی جهانی بنگریم، وجهه قاطع ضد توسعه‌ای آن را می‌بینیم که با وجودی که از منافع اردوگاه مخالف پویایی اقتصادی و برابری دفاع می‌کند مع‌هذا قادر نیست یک ساختار نهادین مستحکم کارآمد برای حفاظت از منافع حتی مرفهان در برابر بی‌ثباتی و بحران اقتصادی بنا کند. در عین حال از تئوری اقتصادی به شیوه‌ای به شدت گزینشی و تحریف شده استمداد می‌طلبند تا این نظام را به نفع همگان توصیف نمایند.

منتقدان نتولیبیرالیسم تا به حال بارها به این نکات اشاره کرده‌اند. آنچه که بیش‌تر از نظر سیاسی جالب است، توجه به امکانات تحولی نهفته در نهادها و مقررات نتولیبیرالی است. هر مجموعه‌ای از تئوری و سازمان که برای دفاع از منافع مرفهان طراحی می‌شود، فرصت‌هایی برای محرومان نیز خلق می‌کند که در صورتی که از آن‌ها به درستی بهره‌برداری شود، نظم موجود را می‌توان به نظامی منصفانه‌تر و عادلانه‌تر تبدیل کرد که نوآوری در آن پر و بال می‌یابد. صرف‌نظر از اورادی همچون «پایان تاریخ»، نتولیبیرالیسم

۱. Intangible assests

بیش از هر نظم دیگری در تاریخ جهانی نسبت به تغییر از پایین آسیب‌پذیر است. من این فرصت‌ها را در دو سطح بررسی می‌کنم.

ابتدا نشان می‌دهم که قواعد و سازمان‌های جهانی که نئولیبرالیسم درست کرده است دو لبه هستند: در عین حال که به‌عنوان نهادها و ابزارهای تشکیلاتی در خدمت دفاع از منافع ثروتمندان هستند، به مثابه منابع بالقوه فشار سیاسی می‌توانند به محرومان نیز خدمت کنند. در آشفته بازار رابطه بین ملت‌ها که هر که زورمندتر است امر خود را پیش می‌برد، تلاش‌های حتی جانبدارانه به‌منظور استقرار یک نوع حاکمیت قانون^۱ به‌نفع محرومان است. مهم‌ترین فرصتی که نظم نئولیبرالی معاصر فراهم آورده است، خلق انگیزه‌های قوی حرکت دسته‌جمعی در میان ملت‌های جنوب است.

نهادهای حکمرانی اقتصادی جهانی معاصر را می‌توان با نهادهای حاکم گذشته در سطح ملی مقایسه کرد که آن‌ها نیز برای حمایت از منافع اقلیت مرفه طراحی شده بودند. اگر بسیج سیاسی جدی و سال‌های دراز مبارزه در سطح ملی توانست نهادهایی را که تحت سلطه امتیازات طبقاتی، نژادی و جنسی بود به ابزار دفاع از حقوق اقلیت‌ها و تأسیس دولت‌های رفاه تبدیل کند، در آن صورت امکان تبدیل سازمان‌های حکمرانی جهانی نیز وجود دارد.

در سطح ملی، همان‌طور که امسدن^۲ و لعل نیز معتقدند، قید و بندهای نئولیبرالیسم هرچند مقابل گونه‌هایی از ابزارهای ارزشمند سیاست صنعتی مانع ایجاد می‌کنند، در برابر طیف سیاست‌های مبتکرانه‌ای که همان قدر ارزشمندند محدودیتی ایجاد نمی‌کنند. به‌همان نسبت که پیشبرد گونه‌های اولیه سیاست‌های صنعتی مشکل‌تر می‌شود، در عوض سیاست‌های صنعتی هوشمند^۳ که می‌توانند در بلندمدت منافع جنوب را تأمین کنند جذاب‌تر می‌گردند. اما کار شاید حتی مهم‌تری که نئولیبرالیسم می‌کند انگیزه ایدئولوژیکی است که در کشورهای جنوب ایجاد می‌کند که زیر پای نخبگان غیرمبتکر و ناکارآمدی را که با تکیه بر رانت سیاسی، امکانات را به بهانه فعالیت‌های توسعه‌ای قبضه کرده‌اند سست می‌نماید و بدین ترتیب به این کشورها کمک می‌کند تا

۱. Rule of law

۲. Amsden

۳. Smart

به «سازوکارهای بازخوردی مدیریت»^۱ دست یابند که «امسدن» معتقد است اساس راهبردهای توسعه کارآمد است (۸۷: ۲۰۰۳b و در همین کتاب). سرانجام، از لحاظ نظری نشان می‌دهد که محدودیت‌های نئولیبرال موجب هدایت کشورهای جنوب به مسیر راهبردهای توسعه «قابلیت مدار»^۲ می‌شود، که نسبت به راهبردهای «انباشت‌گرا»^۳، متضمن توزیع گسترده‌تر سرمایه‌گذاری‌های عمومی^۴ و عواید بیش‌تر برای شهروندان عادی خواهد شد.

ابتدا به فرصت‌هایی می‌پردازم که قواعد جهانی و سازمان‌های حاکم بر اقتصاد جهانی، مانند WTO خلق می‌کنند و بعد از آن شرح می‌دهم که چگونه این محدودیت‌ها می‌توانند مانند سکوی پرشی به جریان‌های بالنده‌تر توسعه عمل کنند.

حکمرانی جهانی و امکانات نهفته آن

حاکمیت قانون فواید کلی مهمی برای قدرتمندان دارد. از همه مهم‌تر آن است که آن‌ها را از یکدیگر در امان نگه می‌دارد، یا حداقل باعث می‌شود اگر رقیب مزاحمی قواعد مشترک را نقض کرد، امکان رجوع به همقطاران و کمک خواستن افزایش یابد. همچنین از هزینه‌تنبیه محرومان نیز می‌کاهد. وقتی که سازمان اجتماعی از یک حداقل رشد فراتر رفت، اطاعت از قوانین عمومی جا افتاده (ولو در شکل هنجارهای غیررسمی و سنت‌ها یا ممنوعیت‌های رسمی قانونی) اطمینان بخش‌تر و کم‌هزینه‌تر از اطاعتی است که حاصل اعمال زور بر تک‌تک افراد باشد.

این در مورد قوانین رایج جهانی نیز صادق است. حتی یک قدرت مسلط جهانی مانند ایالات متحده نیز ترجیح می‌دهد به توافق‌های اولیه مندرج در یک پیمان تجارتي واحد جهانی مانند WTO اقتدا کند و در مرحله نظارت بر اجرا نیز به خود WTO تکیه کند تا آن که درگیر رشته بی‌پایانی از توافق‌های تجارتي دوجانبه شود. قراردادهای

۱. Reciprocal control mechanism

۲. Capability-Centered

۳. Accumulationist

۴. Public investments

دوجانبه قلدرانه^۱ ممکن است ظاهر مساعدتری داشته باشد (به‌ویژه با کشورهای کوچک‌تر و فقیرتر) اما کل هزینه معاملات^۲ بسیار زیاد است. منافع توافق‌های عمومی بیش‌تر نصیب کشورهای کوچک‌تر شمال می‌شود که فاقد قدرت اقتصادی (و احتمالاً نظامی) لازم برای اعمال فشار مؤثر در قراردادهای دوجانبه هستند.

با این همه، حاکمیت قانون حتی در صورتی که به نیت تأمین منافع قدرتمندان باشد، هزینه هم دارد. به‌طور کلی، حتی قدرتمندان خود تابع قانون‌اند و حرمت بدان آنان را مقید می‌سازد. رویارویی‌های اخیر ایالات متحده با WTO چند نمونه جالب در این زمینه است. سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۳ حکم داد که افزایش ۳۰ درصدی تعرفه فولاد در سال ۲۰۰۲ به تصمیم پرزیدنت بوش، قوانین WTO را نقض نموده است. در ژوئن ۲۰۰۴ این سازمان به‌نفع گروهی از کشورهای تولیدکننده پنبه جنوب اعلام نمود که یارانه پنبه ایالات متحده، نقض قوانین گات^۳ بوده است. در اوت ۲۰۰۴ هیأت منصفه WTO به شکایت برزیل علیه یارانه شکر به‌نفع آن کشور رأی داد (شکایت علیه اتحادیه اروپا بود اما اشارات تهدیدآمیز آشکاری به یارانه‌های شکر ایالات متحده داشت) این‌ها بدان معنی نیست که WTO روند سازوکار توافق‌ها را به زیر سؤال می‌برد یا احکام گات مبتنی بر این فرض است که کشورها «در خط آغاز مسابقه جایگاه برابری دارند»، به هیچ وجه چنین نیست. چیزی که هست، این نمونه‌ها نشان می‌دهد که کشورهای کوچک و فقیر در قیاس با اقبال نزدیک به صفر خود برای تأمین خسارت در چانه‌زنی در قراردادهای دوجانبه، گاهی می‌توانند در دعواهای مقابل طرف‌های قوی و بزرگ، رأی چشمگیری کسب کنند و حتی از آن مهم‌تر، چون همه کشورهای فقیر در برابر مجموعه قوانین جهانی یکسان و سازمان‌های جهانی واحدی قرار دارند، منفعت مشترک آشکاری در شکل دادن و پیش بردن عکس‌العمل‌های دسته‌جمعی دارند.

برای کشورهای جنوب همین که نئولیبرالیسم اعلام می‌کند که می‌خواهد نظام اقتصادی جهانی را بر پایه حاکمیت قانون بین‌المللی ایجاد کند در قیاس با نظامی که بر پایه حاکمیت زور عریان است منافعی وجود دارد، اما ترغیب شمال به وفاداری نسبت به

۱. Bilateral bullying

۲. Transactions

۳. GATT

اصول ادعایی خود تنها قدم نخست است. موفقیت در بحث‌ها و مناقشات WTO ممکن است به مهار بوالهوسانه‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین سوءاستفاده‌های شمال کمک کند؛ اما ذات جانبدارانه خود این قوانین را تغییر نمی‌دهد. مسأله مهم‌تر آن است که آیا امکان تأسیس روندهای دموکراتیک‌تر قانونگذاری وجود دارد که به جای دغدغه تأمین منافع شرکت‌های بزرگ شمال در پی تأمین منافع اکثریت شهروندان جهان باشد؟ رویارویی‌های اخیر حاکی از انعطاف‌ناپذیری این نظام است در عین حال که نشانه‌هایی از تأثیرپذیری و تغییر به چشم می‌خورد.

WTO مثال واضحی است. حفظ حاکمیت غیررسمی اقلیت در سازمانی که روال کار آن به‌طور رسمی دموکراتیک است (هر کشور یک رأی) در صورتی میسر است که محرومان به ادامه محرومیت خود رأی دهند یا حداقل از قربانی کردن منافع مشترک خود در ازای «معاملات» انفرادی ابایی نداشته باشند. با گذشت زمان، کنترل شمال بر سیاست‌های WTO روزبه‌روز متزلزل‌تر شده است. در سال ۱۹۹۸ جنوب در برابر سنت بدیهی انتصاب مدیران WTO از شمال سرسختانه قد علم کرد. شمال تسلیم شد و «سایپچای پنتیچپادی»^۱ رئیس فعلی WTO به ریاست سازمان منصوب شد. (Evans, ۲۰۰۳) در سال ۱۹۹۹ «جنوب» در برابر آغاز به کار یک دور^۲ جدید تجاری در سیاتل^۳ قد علم کرد و بدین ترتیب مبارزه از شکل سازمانی به ابزارهای «سیاستی» تغییر یافت. جنوب در نشست پنجم وزرا در سال ۲۰۰۳ در کنکان^۴ موفق شد از «متوقف کردن» ساده، یک گام جلوتر برود و درخواست گروهی خود را برای قوانین منصفانه‌تر تجارت پیش بکشد. این جریان در «دوحه»^۵ ادامه یافت و به دلایل محکمی می‌توان باور داشت که حرکت‌های دسته‌جمعی جنوب یکی از ویژگی‌های چانه‌زنی‌های آینده در WTO باشد به‌ویژه اگر، همان‌طور که

۱. Supachai pantichpakdi

۲. Round

۳. Seattle

۴. Cancun

۵. Doha

پیش‌بینی می‌شود، شمال همچون گذشته خواهد کوشید در حالی که روی مباحث کشاورزی بقیه را معطل می‌کند، در زمینه خدمات و مالکیت معنوی منافع خود را پیش ببرد.^(۶) ادعاهای جهانی‌گرایی^۱ که نهادهای نئولیبرال مطرح می‌کنند، انگیزه‌ای برای اقدامات دسته‌جمعی و همچنین اعمال قدرت سیاسی بالقوه در جنوب ایجاد کرده است که در یک فضای هرج‌ومرج جهانی قابل تصور نبود.

غلبه بر موانع اقدامات دسته‌جمعی، اتخاذ مواضع مشترک و عمل به آن‌ها به هنگام روبه‌رو شدن با تهدیدهای واقعی، مستلزم اراده‌ی سیاسی قاطع و زبده‌ی در ایجاد اجماع‌های خبره است. هیچ‌گونه تضمینی برای موفقیت در آینده وجود ندارد. با این همه تا به حال هیچ نظامی مانند نئولیبرالیسم نتوانسته است به این خوبی به کشورهای جنوب بیاموزد که چگونه برای دفاع از منافع مشترک‌شان با یکدیگر همکاری کنند.

اما پشت این نتیجه سؤال شومی نهفته است: «آیا دموکراتیک کردن نهادهای حکمرانی نئولیبرال به جایی خواهد انجامید که شمال به سادگی از خیر آن‌ها بگذرد؟» «آیا ممکن است تصاحب IMF و WTO برد بدتر از باخت باشد؟ رفتار جهانی اخیر دولت بوش این کابوس را مجسم‌تر ساخته است. اقدامات ایالات متحده در عین حال موجب بی‌اعتباری شدید سیاست‌های یک‌جانبه آن در انظار جهانی و حتی در داخل کشور شده است. در داخل، سازندگان امپراتور آینده به ناچار فهمیده‌اند که واگذاری بخشی از قدرت به سازمان ملل در نهایت ممکن است منافی نیز در بر داشته باشد. در خارج، اهمیت مقید ساختن ایالات متحده به محدودیت‌های جمعی حتی برای متحدان ثابت قدم آن کشور نیز آشکار شده است. تهدید به کناره‌گیری از IMF یا WTO حفظ متحدان را برای ایالات متحده مشکل می‌کند حتی اگر ایالات متحده به این دلیل متوسل شود که فایده اقتصادی این سازمان‌ها در نتیجه سازمان یافتگی روزافزون جنوب برای کشورهای شمال کاهش یافته است. کشورهای کوچک‌تر شمال آشکارا مخالف خروج از این سازمان‌ها هستند.

دور از انتظار نیست که جنوب قدرت گروهی‌اش را در سطح جهانی بتواند افزایش دهد، اما آن سیاستی که بتواند این جریان را پیش ببرد مستلزم پیچیدگی‌های بیش‌تری

۱. Universalism

از رفع موانع حرکت جمعی در سطح جهانی است. مذاکرات بین‌المللی، یک «بازی دو سطحی»^۱ است (Evans et al. ۱۹۹۳). رسم طرف‌های مذاکره شمالی این است که برای توجیه موضع‌گیری‌های‌شان، به ناتوانی خود در اقتناع جریان‌های سیاسی قدرتمند داخلی (نمونه کلاسیک آن کشاورزان) توسل می‌جویند. اگر مذاکره‌کنندگان جنوب هم بخواهند موفق شوند، این‌گونه توسل جستن به جریان‌های سیاسی می‌تواند همان قدر مهم شود. در واقع در پیروزی‌های محدودی که جنوب به‌دست آورده است، بسیج عمومی نقش مهمی داشته است. بخشی از پیروزی جنوب در سیاتل و کنکان به برکت حضور فعالان جنبش اجتماعی از ملیت‌های مختلف شمال و جنوب بود که عرصه را بر WTO تنگ کرده بودند. به‌همین طریق، شبکه کاملاً سازمان‌یافته‌ای از سازمان‌های مدنی شمال و جنوب آمریکا، برنامه کار^۲ شمال را در مذاکرات جاری فتا^۳ در تنگنا گذارده‌اند. (Anner & Evans, ۲۰۰۴) هر قدر روند سیاسی مذاکرات جهانی در مسیر مشارکت عمومی تکامل بیش‌تری یابد، به‌همان اندازه اقبال تحول محتوای مذاکرات هم وجود دارد. مسئولان اقتصادی شمال و جنوب که امروزه در مذاکرات جهانی شرکت می‌کنند، احتمالاً مفروضات اقتصادی مشابهی دارند. در واقع، هر دو طرف احتمالاً در دانشگاه‌های ممتاز واحدی تحصیل کرده‌اند. مسئولان مذاکره جنوب وقتی در برابر انحرافات زنده شمالی‌ها از تئوری استاندارد اقتصادی (مانند یارانه کشاورزی) قرار گیرند طبیعی است که از منافع کشور خود دفاع کنند اما وقتی کار به آن‌جا برسد که مفروضات بنیادی، مانند روایی اعطای آزادی کامل به سرمایه‌گذاران یا روایی حق خدشه‌ناپذیر شرکت‌ها بر عواید مالکیت معنوی، به چالش کشیده شود مذاکره‌کنندگان جنوبی نیز از مفروضات مشابه (اگر نه فشارهای مشابه شرکت‌ها) همتایان شمالی خود دفاع می‌کنند. هر قدر سهم مشارکت سازمان‌های مدنی در روند کسب پیروزی‌های ملی بیش‌تر شود، امکان گشایش در دستور مذاکرات افزایش خواهد یافت.

۱. ۲-Level game

۲. Agenda

۳. FTAA: Free trade areas of the Americas

چه مسخره می‌شود اگر زیاده‌روی شمال در اجرای قوانینی که ناقض تجارت آزاد است (که خود مدعی دفاع از آن می‌باشد)، و در بازسازی^۱ آشکارا منفعت جویانه قوانین مالکیت، موجب شود سیاستی جهانی^۲ ظهور نماید که در همه جا حقوق انحصاری شرکت‌ها را زیر سؤال ببرد. از آن طرفه‌تر مشارکت نئولیبرالیسم در افزایش سرمایه‌گذاری عمومی^۳ (دولتی) جنوب برای تولید کالاهای عمومی^۴ قابلیت‌افزا^۵ خواهد بود. هر چند این نتیجه‌گیری دور از ذهن به نظر می‌رسد، اما ارتباط میان آن مقدمات و چنین نتیجه‌ای بیش‌تر از آن است که ابتدا در نظر می‌آمد.

سیاست‌های توسعه در سطح ملی

یکی از سرسختانه‌ترین انتقادهایی که به نئولیبرالیسم شده است، محروم کردن دولت‌های جنوب از یک سلسله ابزار با عنوان کلی «سیاست‌های صنعتی» است که هم در تئوری مدرن اقتصادی کاملاً موجه شمرده شده‌اند و هم کارآمدی آن‌ها از نظر تاریخی به اثبات رسیده است.

چانگ،^۶ چو،^۷ داباش،^۸ کومار،^۹ لعل و وید^{۱۰} همگی در این کتاب به تفصیل به این موضوع پرداخته‌اند. سیاست‌هایی که چه در کشورهای فعلی توسعه‌یافته یا در کشورهای جنوب نتایج توسعه‌بخش مثبتی داشته‌اند، اینک ممنوع شده‌اند. این ممنوعیت‌ها مجال دیگری برای شکل‌های جمعی در سطح جهانی به وجود آورده است. دلیلی ندارد که به ریاکاری شمال در عرصه سیاست‌های صنعتی کم‌تر از ریاکاری آن در عرصه سیاست‌های

۱. Reconstruct

۲. Global Politics

۳. Public Investment

۴. Public Goods

۵. Capability-Enhancing

۶. Chang

۷. Cho

۸. Dubash

۹. Kumar

۱۰. Wade

تجاری تاخته شود. در سطح ملی راهبرد دیگری نیز می‌توان در پیش گرفت. چنانچه امسدن در همین کتاب گفته است و لعل نیز بر آن تأکید ورزیده، بسیاری از سیاست‌های صنعتی هوشمندانه، که بر نظام‌های ملی نوآوری متکی‌اند، خارج از فهرست ممنوعه نئولیبرالیسم می‌باشند. نئولیبرالیسم سیاست صنعتی را تحریم نکرده است بلکه آن را در مسیر استفاده بهتر قرار داده است.

تغییر مسیر امروزی سیاست صنعتی تنها ناشی از سیاست نظارتی^۱ نیست بلکه همچنین چهره متحول اقتصاد جهانی را باز می‌تاباند که زاده ایدئولوژی و سیاست نئولیبرال و نیز تغییرات ناشی از فناوری در ذات تولید و مصرف است. تفسیر این تغییر جهت و معانی ضمنی آن مستلزم انعکاس نه تنها موفقیت‌ها بلکه شکست‌های سیاست صنعتی در دوران گذشته است.

اگر از مبنای سیاسی شکست سیاست‌های صنعتی دوران گذشته آغاز کنیم، مایلم برهان‌هایی عرضه کنم مبتنی بر آنکه احتمالاً در تحریم‌های نئولیبرال در سطح ملی فرصت‌های پیشروی غیرواضحی وجود دارد. گزاره نخست در این برهان‌ها بدان اشاره دارد که ریشه شکست‌های سیاست‌های صنعتی سنتی - و به عبارتی، ریشه محدودیت حدود و ثغور توسعه‌گرایی^۲ سنتی، سیاسی و عبارت بود از اعطای امتیازهای سیاسی و ایدئولوژیک فوق‌العاده به نخبگان محلی و به‌ویژه نخبگان صنعتی.

گزاره بعدی که مناقشه‌آمیزتر است، بدان اشاره دارد که تحولات معاصر که در ذات «صنعت» رخ داده است در اقتصاد و سیاست به یک اندازه استلزام ایجاد کرده است. همان‌طور که تغییر شکل فیزیکی کالاها در روند رشد اقتصادی جای خود را به استفاده از «بیت»^۳‌های اطلاعات می‌دهد، صاحبان سرمایه، به‌ویژه در کشورهای جنوب، دیگر نمی‌توانند همان امتیازهای سیاسی گذشته را حفظ کنند.

آخرین تغییر مثبت این است که احتمال قرابت سببی^(۷) میان این تحولات اقتصادی با تغییر جهت سیاست توسعه به وسیله سرمایه‌گذاری در کالاهای جمعی^۴ که

۱. Regulatory

۲. Developmentalism

۳. Bit

۴. Collective goods

هم موجب رفاه می‌شود و هم به‌نفع پویایی اقتصادی است و من به تبعیت از سن^۱ (۱۹۹۹) آن را توسعه قابلیت‌مدار^۲ نامیده‌ام، افزایش می‌یابد. سپس در آخرین و اساسی‌ترین بخش این فصل به واکاوی رابطه دو پهلو، ولی متأسفانه روی هم‌رفته منفی، میان نئولیبرالیسم و امکان تحقق توسعه قابلیت‌مدار خواهیم پرداخت. بگذارید آسان‌ترین مرحله استدلال‌هایم را با نگاه سریعی به پشت سر و شرح مشکلات سیاسی سیاست صنعتی توسعه‌گرا آغاز کنم.

شکست سیاست‌های صنعتی سنتی آن‌گونه که امسدن (۲۰۰۳ b: ۸۷) می‌گوید ناشی از شکست «سازوکار بازخوردی مدیریت» است و این توصیف نوعی کارآفرینی^۳ است که در آن، بخشی از تعهداتی که با سیاست‌های موفق دولتی شکل گرفته‌اند، خطا بوده است یعنی در حالی که منابع را بلعیده‌اند، اثری در رشد، توسعه و رفاه ملی نداشته‌اند. نمونه مشهور آن، صنایع مونتاژ دارای «ارزش افزوده منفی»^۴ امریکای لاتین است. متأسفانه حتی در این‌گونه خطاهای فاحش نیز حذف یارانه‌ها و حمایت‌ها از مداخلات نابه‌جا و معطوف کردن دوباره منابع به فعالیت‌های موفقیت‌آمیز، مستلزم سازوبرگ منضبط و کارآمد دولتی خارق‌العاده است. خلاصه آن که شکست سیاست‌های صنعتی سنتی نه تنها اساساً ناشی از ناتوانی در تشخیص انتخاب و راه درست است بلکه همچنین از درماندگی سیاسی برای کنار گذاشتن انتخاب غلط نیز ناشی می‌شود.

البته شاید برای خیلی از کشورهای جنوب بهره‌مندی از چنین «شکست‌هایی» خود یک موهبت باشد. وجود یک صنعت نخبه‌متکی به حمایت سیاسی، بر نداشتن هیچ‌گونه صنعت بزرگی کاملاً ارجح است. نقد «شکست‌های» سیاست صنعتی سنتی اساساً به آن دسته از کشورهای جنوب مربوط می‌شود که در صنعتی شدن موفق‌تر بوده‌اند. به هر حال، هر چه در جنوب صنعت بیشتر گسترش یابد (Amsden ۲۰۰۱) دامنه این‌گونه نقدها نیز گسترده‌تر می‌شود. حتی مهم‌تر از آن، این‌گونه شکست‌های خاص نشانه نقص عمومی‌تری در موفقیت‌های صنعتی حداقل تعدادی از کشورهای جنوب بوده است. زیرا

۱. Sen

۲. Capability-centered

۳. Entrepreneurship

۴. Negative value-added

در کشورهایی هم که توانستند بخش‌های صنعتی زبده‌ای بسازند که قدرت رقابت با صنایع پیشرفته شمال را داشتند (مانند برزیل و مکزیک)، انباشت سرمایه صنعتی نتوانست تحول مناسبی در رفاه اکثریت جمعیت این کشورها ایجاد نماید.

صنعتگران محلی اعتراض به رانت‌های سیاسی را آغاز کردند و حتی وقتی که مقامات این کشورها جریان اعطای رانت‌ها را به سوی صنایع مصرفی منحرف می‌کردند، صنعتگران اعتراض خود را نسبت به عدم تخصیص منابع به فعالیت‌های تولیدی جدید کارآمد و توسعه بخش ادامه دادند. اعتراض آن‌ها به مثابه کارگزاران عمده پیشرفت اقتصادی رفاه افزا، غیرقابل رد کردن بود. حتی اگر آن‌ها نتوانستند منابع عمومی را در راه سرمایه‌گذاری برای تولید کالاهای جمعی (مانند آموزش مقدماتی) به کارگیرند که نتایجی کاملاً ممتاز داشت.

البته مدافعان انباشت سرمایه صنعتی به شیوه سنتی می‌توانند به نمونه موفق بهره‌ای آسیای شرقی استناد کنند، اما این ادعاها تنها تأییدی است بر نتایج سیاسی پیش آمده در کشورهایی که به موفقیت‌های معیوب دست یافته‌اند. صنعتی کردن در شرق آسیا باعث افزایش بی‌چون و چرای رفاه عمومی شد، اما رابطه سیاسی میان دولت و بخش خصوصی به کلی چیز دیگری بود. دولت‌های شرق آسیا در پرشتاب‌ترین دوره گذار صنعتی قادر شدند «سازوکارهای بازخوردی مدیریت» را عملی کنند به طوری که بهره‌مندی از امتیازات طبقاتی نخبگان سرمایه‌دار محلی را موکول به عملکرد آنان نمودند نه آن‌که آن را حق مسلم آن‌ها به‌شمار آورند. (Amsden ۱۹۸۹, Wade ۱۹۹۰, Evans ۱۹۹۵)

برای آن دسته از دولت‌هایی که به سرمایه‌داران محلی وابستگی زیادی دارند و نمی‌توانند آن‌ها را به چارچوب‌های «سازوکارهای بازخوردی مدیریت» ملتزم کنند، نئولیبرالیسم به شیوه زیر می‌تواند نقش یک متحد را بازی کند مثلاً مسئولان دولتی به سرمایه‌داران محلی بگویند که «ما دلمان می‌خواهد از فعالیت ناکارآمد شما حمایت کنیم، اما اگر این کار را بکنیم «بانک جهانی»، «صندوق» یا «بازارها» ما را تنبیه می‌کنند». البته این خدمت نئولیبرالیسم اگر مانع هرگونه میدان دادن به کارآفرینان داخلی شود دیگر منفعتی ندارد. در واقع بی‌مایه فطیر است. راهبرد پیروزی آن نیست که از ترس شکست، احتمال بروز موفقیت را به کلی حذف کنیم.

روی هم رفته نئولیبرالیسم در سه بستر بر ابتکار عمل‌های صنعتی جنوب تأثیر می‌گذارد. نخست، مجموعه الزام‌های نظارتی است که از طریق احکام WTO اعمال

می‌شود. دوم، تأثیرات نسبتاً پوشیده‌تر فرهنگی و ایدئولوژیک است که در رفتار تکنوکرات‌ها و مدیران جنوب متجلی می‌شود و سوم که به تحقیق مهم‌ترین آن‌هاست، بستری است که ساختار اقتصاد جهانی تحت تأثیر تحولات فناوری و سیاسی، مجال جسارت‌ورزی در عرصه‌های نوین صنعتی را برای جنوب فراهم ساخته است.

قبلاً درباره اثرگذاری‌های نظارتی بحث کردیم. به پیروی از امسدن (۲۰۰۳) و نیز در این کتاب) برهان بنیادین من از این قرار است که در عین حال که فشار احکام نظارتی نئولیبرال به سیاست صنعتی «هوشمند» معطوف است، فضای سیاستی فراخی نیز باقی می‌گذارد. اگر توسعه‌خواهان محلی استقلال فکری خود را حفظ کنند، قوانین را به دقت بخوانند و از آنچه که مجاز می‌دارد برداشت‌های متهورانه کنند، به طیفی از سیاست‌ها دست خواهند یافت که از طریق آن‌ها هم از تنگناهای تحمیلی WTO می‌توانند بگریزند و هم نسبت به سیاست‌های صنعتی سنتی، به نتایج استوارتری دست یابند.

سیاست صنعتی «هوشمند» به جای آن که چند بخش را دستچین کند و در پایان ناچار به حمایت یکجا از برنده‌ها و بازنده‌ها باشد، نقش «واکنش‌یار»^۱ را در سرمایه‌گذاری چه در سطح عمومی‌تر^۲ و چه در سطح ویژه‌تر^۳ به‌عهده می‌گیرد. در سطح عمومی از سرمایه‌گذاری در کالاهای جمعی «بهره‌وری افزا»^۴ حمایت می‌کند که آموزش و تحقیقات نمونه‌های بدیهی آن است. راهبرد آن در سطح ویژه، تسهیل‌گری فعالیت‌های نوآورانه شرکت‌های منفرد مانند نوع پارک‌های علمی و فنی (از نوع نمونه‌هایی که امسدن در مورد تایوان یاد می‌کند) تا عرضه اطلاعات مربوط به بازارهای جهانی برای کالاهای محلی به همه علاقه‌مندان داخلی است.^(۸)

آثار پوشیده‌تر ایدئولوژیک و فرهنگی نئولیبرالیسم می‌توانند، حتی در مواردی که نظارت‌های نئولیبرالیستی یاری‌بخش سیاست‌های صنعتی هوشمند است، اجرای کارآمد آن‌ها را مختل نماید. مسئولان محلی ممکن است چنان در تطابق خود با ممنوعیت‌های ایدئولوژی نئولیبرال راه افراط بپیمایند که از هرگونه کوشش نوآورانه‌ای برای

۱. Catalyze

۲. General

۳. Specific

۴. Productivity-enhancing

سرمایه‌گذاری‌های تبدیل‌پذیر^۱ سرباز زنند، نه از آن رو که از آن منع شده باشند بلکه در این‌جا منعی درونی در کار است که زادهٔ تربیت و پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک آن‌ها و مبنی بر این اعتقاد است که هرگونه تخطی از سیاست صنعتی نه تنها مضر بلکه کاهش‌دهندهٔ رفاه می‌باشد. برای چیرگی بر این مشکل در دو عرصه باید فعالیت کرد و آن‌ها را با یکدیگر تلفیق نمود: عرصه‌ای که در آن شواهد موفق با استدلال‌های منطقی همگردانی می‌شود و عرصهٔ دیگر، مبارزات درون - جبهه‌ای ایدئولوژیک نخبگان است و این مبارزه‌ای است علیه تفوق فرهنگی/ ایدئولوژیکی نه علیه قهر قدرت سیاسی/ اقتصادی و فصول چندگانه این کتاب شاهدهی بر این مدعاست که در آن احتمال پیروزی زیاد است.

سومین اثر نئولیبرالیسم، تلفیق فشارهای ساختاری اقتصاد جهانی - که ایدئولوژی و قوانین نئولیبرال بر آن‌ها حک^۲ شده‌اند (و خود به ساختن‌شان یاری رسانده‌اند) - با فشار سیاست صنعتی هوشمند در یک جهت است. این آثار ساختاری، مبنای مطالبات صنعت‌گرایان^۳ محلی را برای گرفتن امتیازهای استثنایی سیاسی تضعیف می‌کنند و بدین طریق مکمل آثار سیاسی هستند که در صفحات پیشین بدان‌ها اشاره کردم. از همه این‌ها جالب‌تر آن است که این‌گونه فشارهای ساختاری می‌توانند موجب یک جابه‌جایی سیاستی در اتخاذ مسیر «توسعه قابلیت مدار» شوند.

حلقهٔ فرصت‌هایی^۴ که امروزه در دسترس کارآفرینان قرار دارد، از مجال‌هایی که تا نیمهٔ قرن بیستم رخ می‌نمود به کلی متفاوت است. همان‌طور که استیگلیتز می‌نویسد (در همین کتاب) کارآفرینان امروزی خیلی راحت‌تر از گذشته از فناوری‌هایی که در نقاط مختلف جهان ایجاد شده‌اند سود می‌برند، کم‌تر از گذشته به تقاضای محلی برای کالاهایی که تولید می‌کنند وابسته‌اند و به‌همان نسبت بیش‌تر از گذشته در بند رقابت با همگان خارجی هستند. ذات کالاها و بازارها تا اندازه‌ای در نتیجهٔ تحمیل قوانین نئولیبرالی و تا اندازه‌ای در نتیجهٔ تحولات انقلابی که در فناوری ارتباطات و فرآوری

۱. Transformative investments

۲. Embedded

۳. Industrialists

۴. Opportunity set

اطلاعات (و سایر عرصه‌ها) رخ داده است در سرتاسر جهان نسبت به پنجاه سال پیش تغییر اساسی کرده است.

راه دور نرویم، همان طور که لعل (در همین کتاب) نوشته است حتی در صناعی که تغییر شکل فیزیکی^۱ هنوز مرحله‌ی اساسی تولید را تشکیل می‌دهد (از پوشاک تا خودرو و وسایل برقی)، «بخش عمده‌ی ارزش افزوده‌ی صنعتی ناشی از فعالیت‌های بی‌وزن، مانند پژوهش، طراحی، بازاریابی و شبکه‌سازی است». سرمایه‌های معنوی - عقاید و تصاویر - روزبه‌روز بیش‌تر به‌منبع درآمد این «صنایع» تبدیل می‌شوند. تغییر شکل محصول در فعالیت‌های گوناگون، از نرم‌افزار تا سرگرمی‌ها، فقط مرحله‌ای جنبی به‌شمار می‌آید. آنچه که شرکت‌ها در این‌گونه بخش‌ها انجام می‌دهند تغییر سازمان‌ها نیست بلکه بازچینی بیت‌های اطلاعات است. روی هم رفته اطلاعات، محمل^۲ بنیادی رشد اقتصادی شده است (Negroponte, ۱۹۶۶).

این تحولات تنها نشان‌دهنده‌ی ویژگی تولید متکی به «فناوری پیشرفته»^۳ نیست، بلکه وادارمان می‌کند اذعان نماییم که تولید صنعتی به معنای تغییر شکل فیزیکی کالاها که طی دویست سال گذشته مشخصه‌ی توسعه بوده است، دیگر نقش اصلی را در توسعه ایفا نمی‌کند. نظریه‌پردازان رشد سرمایه‌داری طی دویست سال یقین داشتند که نیروی محرکه‌ی تحول فناوری و همچنین امکان تحقق رفاه پیشرفته، در بخش تولید صنعتی نهفته است. ما اینک تحولی دوران‌ساز را از سر می‌گذرانیم که با جابه‌جایی کشاورزی به صنعت می‌تواند مقایسه شود.

فیزیوکرات‌ها که برجسته‌ترین اقتصاددانان قرن هجدهم بودند عقیده داشتند که زمین تنها منبع ثروت است و تنها کشاورزی می‌تواند مازاد تولید کند. به‌نظر آن‌ها بهترین نقش صنعت کمک به کشاورزی بود و خود آن را هرگز حامل اصلی تحولات توسعه بخش به‌شمار نمی‌آوردند. قرن نوزدهم و بیستم نشان داد که آن‌ها چه قدر اشتباه می‌کردند. قرن

۱. Physical transformation

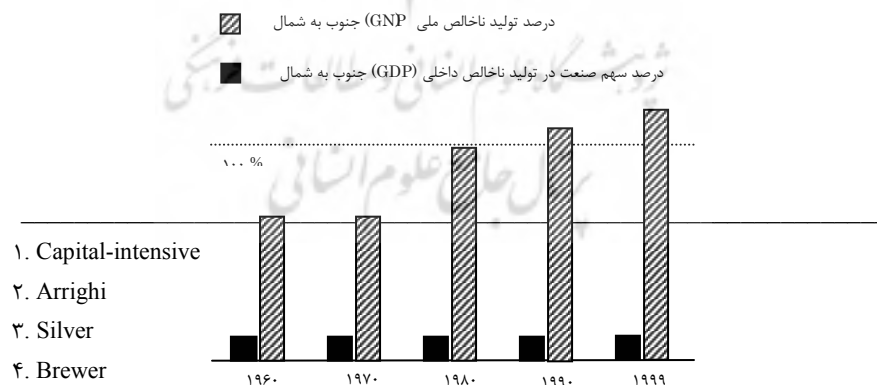
۲. Bit-driver

۳. High Technology

بیست و یکم نیز احتمالاً به مراد دل آنانی نخواهد بود که همچنان معتقدند تولید صنعتی حامل اصلی تحولات در ثروت، درآمد و رفاه است.

اولین چیزی که به وضوح پیش می‌آید این است که بخش ناچیزی از نیروی کار جهان در تولید صنعتی جذب می‌شود. تولید صنعتی به‌عنوان منبع اشتغال همان راهی را می‌پیماید که کشاورزی در کشورهای توسعه یافته شمال از آن عبور کرده است. هر چه کشاورزی در جنوب بیش‌تر سرمایه‌بر^۱ می‌شود، اکثریت بیش‌تری از مردم جهان دستمزدشان را به جای «تولید کالا» در مقابل «عرضه خدمات» دریافت می‌کنند. به‌علاوه، هر چه می‌گذرد واضح‌تر می‌شود که پیوند تاریخی درآمد زیاد و ثابت با اشتغال در صنعت، بیش‌تر از آن که محصول افزایش بهره‌وری در قبال فناوری پیشرفته‌تر بوده باشد، در نتیجه مبارزات سیاسی بوده است. آنچه که اشتغال صنعتی را همسنگ استانداردهای پیشرفته زندگی کرد، قدرت سازماندهی جمعی کارگران صنعتی در سطح صنعت و کسب قدرت سیاسی در سطح ملی بود.

اریگی،^۲ سیلور^۳ و بروور^۴ (۲۰۰۳) نشان می‌دهند که اگر برای افزایش ثروت و درآمد فقط کافی بود که بخش صنعت در کشورهای جنوب هر چه بیش‌تر تقویت شود، شکاف درآمد بین شمال و جنوب باید از بین می‌رفت در حالی که می‌بینیم این شکاف در همان حد خیره‌کننده باقی مانده است. آمارهای کشورهای جنوب نشان می‌دهند که سهم بخش صنعت در تولید ناخالص ملی هم اینک از رقم مشابه در کشورهای شمال بالاتر رفته است در حالی که مجموع درآمد کشورهای جنوب همچنان کسر ناچیزی از درآمد کشورهای شمال است. (شکل ۱۰/۱)^(۹)



منبع: Arrighi, Silver and Brewer ۲۰۰۳: tables ۱ and ۲

وقتی در چشم‌انداز توسعه نقش تولید صنعتی کاهش می‌یابد، نقش «سیاست صنعتی هوشمند»^۱ افزایش می‌یابد و این جابه‌جایی، معانی ضمنی مهمی دارد. تا همین‌جا، تحول دوران‌ساز در ذات تولید و مصرف باید تا حدی در سیاست و ایدئولوژی منعکس شده باشد. صاحبان سرمایه همچنان از امتیازاتی که در «دوران ماشین»^۲ داشتند برخوردارند. اما در بلندمدت، تحول مزبور ریشه‌دارترین امتیازات سرمایه‌داران محلی را - که مبتنی بر نقش آنان در صنعتی شدن بود - به‌عنوان مهم‌ترین کارگزاران رفاه اقتصادی پیشرفته تضعیف می‌کند. مسأله‌ای که می‌ماند این است که رهبری سیاسی در جنوب به‌دنبال این تضعیف چگونه از افزایش استقلال سیاسی نخبگان محلی استفاده می‌کند.

آیا جهان محصول تحول فناوری است و نئولیبرالیسم به خلق فرصت کسب استقلال بیش‌تر دولت‌ها، رهبری‌های سیاسی و سیاستگذاران جنوب از نخبگان صنعتی که برندگان اصلی دوران توسعه‌گرایی پیشین بوده‌اند کمک کرده است؟ پاسخ به یقین «آری» است. آیا ممکن است اقتصاد سیاسی نئولیبرال معاصر چنان پیچشی بیابد که در مسیر توسعه‌گرایی «قابلیت‌مدار» قرار بگیرد؟ متأسفانه پاسخ احتمالاً «نه» است. هر چند که پویایی رشد اقتصاد جهانی با توسعه «قابلیت‌مدار» هم‌جهت است ولی احتمالاً تبعیض‌های سیاسی نئولیبرالیسم مانع سرمایه‌گذاری دولتی (عمومی) لازم جهت تحقق آن می‌شود. با این همه، ارزش دارد که احتمال تحقق آن را بکاوییم.

توسعه قابلیت‌مدار

۱. Smart industrial policy

۲. Age of the machine

انگاره^۱ توسعه قابلیت مدار برداشتی از تز، «سن» (۱۹۹۹) است که می‌گوید توسعه یعنی گسترش قابلیت‌های انسانی و آن مستلزم تدارک تأسیسات زیربنایی قابلیت‌افزاست که اساساً شامل بهداشت و آموزش برای شهروندان به‌طور اعم است. رهایی از ستم و اشتغال به فعالیت‌های درآمدزا اساس بهره‌گیری از امکانات هستند ولی آنچه که توسعه را باز می‌نماید نه انباشت سرمایه بلکه انکشاف قابلیت‌های انسانی است.

در توسعه‌گرایی قرن نوزدهم و بیستم، قابلیت‌ها از طریق ماشین‌آلات^۲ و فناوری متبلور در آن‌ها آشکار می‌شد. به بیان ساده، «اگر ماشین‌آلات متکی به فناوری روز به قدر کافی در دسترس باشد، توزیع درآمد وسیع و منابع کافی برای سرمایه‌گذاری در تأسیسات زیربنایی اجتماعی، خود به خود در پی آن می‌آید». نتیجه منطقی این گزاره، اعطای امتیازات سیاسی، شامل رانت‌های اقتصادی ناشی از آن‌ها، به صاحبان آن ماشین‌آلات بود. اما حالا که ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که تولید صنعتی، همانند کشاورزی، تنها یک عنصر مهم رشد اقتصادی به‌شمار می‌آید ولی دیگر محمل بنیادی رشد یا منبع اصلی اشتغال به‌شمار نمی‌رود، منطقی‌محاسبات سیاسی پیشین به هم می‌خورد. نتایج سیاسی «رشد اقتصادی مبتنی بر اطلاعات» هنوز در حاله‌ای از ابهام قرار دارد اما تصویری از ارتباط بین آن و راهبردهای توسعه قابلیت‌مدار دارد شکل می‌گیرد.

به‌ویژه در مواردی که ستاده‌های^۳ نهایی ناملموس^۴ است، نیل به حداکثر نوآوری به پرورش و ارتقای قابلیت‌های وسیع‌ترین گروه نوآوران بالقوه وابسته است. «سرمایه انسانی»^۵ (که اصطلاحی به‌نسبت گمراه‌کننده است) نسبت به سرمایه فیزیکی و سرمایه مالی تفوق می‌یابد. در حالی که مالکیت ماشین‌ها مفهومی به‌نسبت سراسر است، انگاره مالکیت دانش، مفهومی پیچیده است و مالکیت دانشی که در مغز آدم‌های دیگر می‌نشیند مفهومی به مراتب پیچیده‌تر است.

۱. Idea

۲. Machinery

۳. Outputs

۴. Intangible

۵. Human capital

دارایی‌هایی که در مغز آدمیان جای دارد را به دشواری می‌توان کاملاً تبدیل به سرمایه کرد، مگر آن که بتوان آدم‌ها را وادار کرد که دانش خود را به سودآورترین وجه به نفع خود به کار برند و مدام آن را از یک شرکت به شرکت دیگر نبرند. در نتیجه، سرمایه‌گذاران روی سرمایه انسانی سرمایه‌گذاری کم‌تری خواهند کرد. در رشد مبتنی بر اطلاعات،^۱ فعالیت‌های نوآورانه شرکت‌های سنتی^۲ به وضوح ضروری است ولی تکیه بر اشکال سنتی شرکت‌ها اگر ضد تولیدی^۳ نباشد قطعاً ناکافی است. به حداکثر رسانیدن نوآوری احتمالاً مستلزم استفاده از ترکیبی از اشکال سازمانی است که شرکت سنتی تنها یکی از آن‌هاست.^(۱۰)

معنی همه این‌ها آن است که نئولیبرالیسم در حین تلاش‌هایی که برای بر کشیدن بازار و سرمایه کرده است، یک استحاله^۴ اقتصادی را رقم زده است که به تضعیف امتیاز سیاسی وابسته به سرمایه انجامیده است. در شمال، به یمن آغوش گشوده نئولیبرالیسم به استفاده از فرصت‌های جهانی برای کسب منفعت و همزمان با آن و به همان نسبت، افزایش قدرت اقتصادی، این گرایش‌ها متعادل شده‌اند. اما در جنوب، سیاست نئولیبرالیسم موجب شده است موقعیت سیاسی سرمایه محلی هر چه بیش‌تر به حاشیه رانده شود. طرفداری نئولیبرالیسم از حقوق شرکت‌های شمالی و همچنین اعمال محرومیت‌های قانونی علیه روابط سنتی میان یارانه و حمایت که سرمایه محلی را به دولت متصل می‌کرد، باعث تضعیف سرمایه در جنوب می‌شود. خلاصه، نئولیبرالیسم ناخواسته فرصتی خلق کرده است که قدرت سیاسی سرمایه‌داران سنتی محلی را در کشورهای جنوب تضعیف کرده است.

بدبختانه این جریان به خودی خود موجب افزایش فرصت‌های توسعه قابلیت‌مدار و قدرت‌یابی سیاسی سایر گروه‌های اجتماعی نمی‌شود. حالا که سرمایه‌گذاران منابع کم‌تری صرف سرمایه‌گذاری روی سرمایه انسانی می‌کنند، به جبران آن روی سرمایه جمعی^۵ باید

۱. Bit-based growth

۲. Traditional corporations

۳. Counterproductive

۴. Transformation

۵. Collective investment

سرمایه‌گذاری شود و چنین است که سرمایه‌گذاری دولتی^۱ روی کالاهای جمعی قابلیت‌افزا اینک نقش اصلی را پیدا می‌کند. آموزش و پرورش آماج اصلی است و تدارک تأسیسات زیربنایی اطلاعات - که کتابخانه‌های عمومی، نمونه سنتی آن هستند و دسترسی به اینترنت پرسرعت نمونه امروزی آن به‌شمار می‌رود - به‌عنوان کالاهای عمومی اساسی اهمیت می‌یابند. در سرمایه‌گذاری‌های آینده روی «سرمایه انسانی»، سهم عمده‌ای به مراقبت از کودکان^۲ و خدمات بهداشتی باید اختصاص یابد.

این دقیقاً نقشه‌ای بود که با موفقیت در آسیای شرقی پیاده شد و شالوده موفقیت آن در تلفیق مؤثر افزایش درآمد همگانی و مداخله‌های مؤثر در افزایش بهره‌وری در کشاورزی (به‌طور عمده اصلاحات ارضی)^۳ و سرمایه‌گذاری انبوه دولتی^۴ در آموزش و پرورش و تولید علمی نهفته بود. یکی از راه‌های عبرت‌گرفتن از موفقیت‌های شرق آسیا، باریک شدن در این سؤال است: «در کشورهایی که قدرت سیاسی نخبگان بخش خصوصی هنوز در اثر جنگ یا انقلاب ضربه نخورده است، چگونه می‌توان «سازوکارهای بازخوردی مدیریت» را به کار گرفت؟» راه دیگر، باریک شدن در نقش مهم سیاست‌های دولتی قابلیت‌افزا در خلق شالوده‌های توسعه موفقیت‌آمیز در شرق آسیا است.

متأسفانه امکانات بالقوه مثبت نئولیبرالیسم درست در همین مرحله ناپدید می‌شود. نئولیبرالیسم ممکن است سرمایه شمالی را به سرمایه جنوبی ترجیح دهد، ولی بی‌برو برگرد هر سرمایه‌ای را به سرمایه دولتی ترجیح می‌دهد. عصاره توسعه قابلیت‌مدار، افزایش سرمایه‌گذاری دولتی در کالاهای جمعی است که موجب ارتقای قابلیت‌های انسانی می‌شود و مشکل لیبرالیسم همین جاست. نئولیبرالیسم از طریق دو محور بر امکان گسترش سرمایه‌گذاری‌های دولتی قابلیت‌افزا می‌تواند اثر بگذارد. نخستین محور، تخصیص^۵ مجموع مخارج عمومی^۶ مجاز است. دومین محور، سطح کل منابع عمومی^۱ است.

۱. Public investments

۲. Childcare

۳. Land reform

۴. Massive public investment

۵. allocation

۶. Public expenditures

در مورد تخصیص باید گفت چون «قواعد بازی» نئولیبرال مخالف اعطای یارانه‌های مستقیم به سرمایه داخلی است، ممکن است در عمل موجب شود سهم سرمایه‌گذاری دولتی در تأسیسات زیربنایی قابلیت‌افزا بالا رود. هر قدر اقتصاد جهانی نئولیبرالی تولید شغل و درآمد از راه حمایت دولت از تولیدکنندگان صنعتی داخلی را به‌طور ساختاری برای دولت سخت‌تر کند، آثار توصیه‌های سیاستی بیش‌تر تقویت می‌شود از جمله این‌که جذابیت سیاسی یارانه‌ها برای سرمایه داخلی کم‌تر می‌شود. کالاهای جمعی مانند بهداشت و آموزش و پرورش یک ویژگی عجیب دارند و آن این است که خاصیت ارضای فوری کالاهای مصرفی را با خاصیت مولد رشد^۲ کالاهای سرمایه‌ای در خود ترکیب کرده‌اند. این ترکیب، در یک دنیای نئولیبرال، استعداد تبدیل شدن به یک برگ برنده را در مقابل ترکیب پیروز قدیمی رانت سیاسی با یارانه به سرمایه در خود حمل می‌کند که در افزایش محتمل اشتغال پرسود جلوه می‌کند. هر قدر عقل سلیم، پیوند میان رشد اقتصادی مبتنی بر دانش^۳ (یا همان رشد مبتنی بر اطلاعات) را با کالاهای جمعی قابلیت‌افزا بیش‌تر دریابد، سرمایه‌گذاری در تأسیسات زیربنایی قابلیت‌افزا باز هم جذاب‌تر می‌شود.

اما آثار ضدیت ایدئولوژیک نئولیبرال با نقش دولت و انتقادهای شدید آن به کسر بودجه^۴ که بازارهای جهانی نیز بدان دامن می‌زنند، چندان مثبت به‌نظر نمی‌رسد. تجربه نشان داده است که این آثار موجب دشواری هر چه بیش‌تر سرمایه‌گذاری‌های باارزش در کالاهای جمعی شده است و دولت‌ها را به سمت خصوصی‌سازی این خدمات سوق داده است، هر چند که بدان طریق هزینه‌های بالاسری^۵ افزایش یافته و از کیفیت کاسته شده باشد. حمله ایدئولوژیکی نئولیبرالیسم به دولت باعث تخریب اعتماد به نفس نهادهای دولتی (عمومی) نسبت به تدارک کالاهای جمعی می‌شود و به این ترتیب گرایش ذاتی آن‌ها را به سرمایه‌گذاری کم‌تر^۶ در این‌گونه کالاها تشدید می‌کند.^(۱۱)

-
۱. Public resources
 ۲. Growth-producing
 ۳. Knowledge-based
 ۴. Fiscal deficits
 ۵. Overheads
 ۶. Under investment

واقع آن است که نئولیبرالیسم با اعمال محدودیت‌های سیاسی خارجی بر کسر بودجه می‌تواند دو نقش کمکی بر عهده گیرد (غیر از مزیت‌های ادعایی وضع چنین محدودیت‌هایی برای ثبات اقتصاد کلان). متعارف‌ترین آن‌ها انضباط مالی است که ادارات دولتی را وادار می‌دارد دقت کنند که «پا را از گلیم خود فراتر نگذارند» و از تصدی‌گری‌هایی که فراتر از توان (سازمانی یا مالی) آن‌هاست خودداری کنند. اگر دولت مواظب باشد که از مخارجی که ظرفیت‌های سازمانی آن را در بلندمدت افزایش می‌دهد کسر نکند (برای مثال کاهش حقوق و دستمزد در بخش دولتی و بیرون راندن کارکنان کاردان)، در آن صورت انضباط مالی می‌تواند موجب رشد کارامدی نهادهای دولتی (عمومی) شود و به این ترتیب توانایی دولت برای تدارک کالاهای عمومی در بلندمدت افزایش یابد.

تأثیر قابل قبول دیگری که اعمال محدودیت سیاسی خارجی بر خرج کردن^۱ با کسر بودجه می‌تواند به وجود آورد این است که انگیزه و نیز دلیل جمع‌آوری مالیات جدی گرفته شود. تنها راه حل مشکل کمبود سرمایه‌گذاری در کالاهای جمعی در نهایت همانا افزایش درآمد است. «محدودیت‌های نرم بودجه‌ای»^۲ راهی پیش پای مسئولان می‌گذارد که با ستون درآمدها در تراز بودجه کم‌تر درگیر شوند. نقشی که نئولیبرالیسم در اینجا دارد جلب توجه مسئولان دولتی به این مسأله اساسی است که نخبگان داخلی را وادار به اندازه خدماتی که دریافت می‌کنند در تدارک کالاهای جمعی مشارکت کنند.

آیا نئولیبرالیسم فرصت‌های سیاسی انتقال به مسیر توسعه قابلیت‌افزا را افزایش می‌دهد؟ پاسخ این پرسش به عکس‌العمل رهبری سیاسی داخلی بستگی دارد. تضعیف موقعیت سیاسی سرمایه داخلی ممکن است نخبگان سیاسی را به اتحادهای فراگیرتری با جامعه مدنی سوق دهد و این بار منابع بیش‌تری به تأسیسات زیربنایی قابلیت‌افزا تخصیص یابد، ولی به هیچ‌وجه اطمینانی به یک چنین جهت‌گیری وجود ندارد. احتمال مساوی وجود دارد که آن‌ها به شکل دادن یک رابطه وابسته به سرمایه جهانی سوق داده شوند. اعمال محدودیت‌های نئولیبرالیسم بر هزینه‌های دولت یک تیغ دو لبه است که تأثیر آن روی عکس‌العمل سیاسی داخلی نیز شانس است. اگر رهبران سیاسی از محدودیت‌های

۱. Spending

۲. Soft budget constraints

خارجی موجود به عنوان دلیلی بر ضرورت افزایش درآمدها استفاده کنند، آثار آن محدودیت‌ها مثبت است. در غیر آن صورت، آثار منفی ایدئولوژی ضددولتی نئولیبرالیسم غلبه خواهد کرد.

فرصت‌های سیاسی نئولیبرالیسم

اگر رژیم اقتصادی و سیاسی جهانی دموکراتیک‌تر بود، کم‌تر گرد منافع خاص شرکت‌های شمالی می‌گشت، با اقتصاد معاصر هماهنگ‌تر بود (به‌ویژه با توجه به نقش عمده دانش و سایر کالاهای جمعی) و متکی بر فهم این نکته بود که شالوده‌های اصلی توسعه بر عوامل اجتماعی و نهادی استوار است، همه کشورهای جنوب (و شهروندان معمولی شمال) نفع بی‌اندازه می‌بردند. در مقایسه با چنان نظامی، رهبری جهانی فعلی نئولیبرالیسم فاجعه‌بار است. با همه این‌ها، به جای ماتم گرفتن بهتر است به دنبال فرصت‌ها بگردیم.

مهم‌ترین کمک نئولیبرالیسم دقیقاً از خصلت جهانی بودن این سیستم سرچشمه می‌گیرد و آن متقاعد شدن دولت‌ها (و حتی مهم‌تر از آن شهروندان) کشورهای جنوب نسبت به آن است که مبارزات آن‌ها از سطح ملی باید فراتر رود و کشورهای جنوب را به‌طور دسته‌جمعی در برگیرد. تنها سردادن شعارهای وحدت کافی نیست و با اقدامات سیاسی مشخص دقیقاً سازماندهی شده‌ای باید پیگیری شود که آماج آن‌ها در وهله نخست استحاله نهادهای حاکمیت اقتصاد جهانی خود نئولیبرالیسم باید باشد.

نئولیبرالیسم در تلاشی که برای ایجاد یک نظام جهانی حکمرانی اقتصادی که ظاهراً مبتنی بر مجموعه‌ای از قوانین است، مبذول داشته، خود راه را برای اقدامات دسته‌جمعی کاملاً باز کرده است. تحولات اخیر مذاکرات تجارت جهانی نشان می‌دهد که جنوب آغاز به عکس‌العمل کرده است. اگر جنوب بتواند توانایی حل مشکلات اقدامات جمعی را در خود بپروراند و از آنچه در مذاکرات تجارت و WTO آموخته است در امور مالی و رابطه با IMF بهره‌بردارد، آن‌گاه می‌توان گفت که نئولیبرالیسم به ایجاد تغییرات بی‌سابقه‌ای در نظام سیاست بین‌المللی کمک کرده است.

اما این‌گونه تغییرات جنگ منافع خودبینانه میان دو گروه نیست. این‌گونه تغییرات فرصتی برای ایجاد نظامی جهانی پدید آورده است که ساختار سیاسی قوانین اقتصادی در

آن دموکراتیک‌ترند، اصلیت حاکمیت قانون در سطح جهانی محترم‌تر شناخته می‌شود و منافع بهره‌وری جهانی توزیع عادلانه‌تری یافته است. خلاصه، پیروزی‌های جنوب، اقتصاد سیاسی جهانی را در نظر همه (یا تقریباً همه) یک گام به پیش خواهد راند.

جان کلام در سیاست‌های نئولیبرال در سطح ملی و جهانی آن است که دست شرکت‌های شمالی و به‌ویژه شرکت‌های مالی را باز می‌گذارد تا با اتکا به حقوق قانونی موسع و استفاده از بازارهای جهانی، ملت‌هایی که آن حقوق را نقض می‌کنند تنبیه نمایند و همزمان در راه امکان استفاده از ابزارهای سیاست‌های عمومی^۱ و توانایی‌های دولت برای شتاب بخشیدن به توسعه که متکی به شواهد معتبر تاریخی و منطق تئوریک است، مانع ایجاد می‌کنند. با این همه، نئولیبرالیسم چه در سطح ملی یا در سطح جهانی فضاها را سیاسی معینی ایجاد می‌کند.

برای دولت‌هایی که می‌خواهند اجحاف‌های غیرمنطقی را (ارزش افزوده منفی) که لازمه مرحله قبلی صنعتی کردن بود حذف کنند، نئولیبرالیسم می‌تواند یک کمک به حساب آید که می‌تواند آن‌ها را به سوی اتخاذ سیاست صنعتی «هوشمند» براند. نئولیبرالیسم در کاهش امتیازات سیاسی نخبگان داخلی نیز می‌تواند به‌عنوان یک منبع فشار عمل کند. نخبگان داخلی بیش‌تر کشورهای جنوب از گذشته عادت کرده‌اند به کمک پشتیبانی‌های دولت به درآمد و مصرف خود بیفزایند بی‌آن که به جبران آن حمایت‌ها به عواید جامعه در کل چیزی افزوده باشند. اگر رهبران سیاسی کشورهای جنوب از محدودیت‌های خارجی که نئولیبرالیسم بر جنوب اعمال می‌کند بتوانند استفاده راهبردی کنند، در برابر نخبگان داخلی استقلال سیاسی بیش‌تری به دست می‌آورند.

مسئله این است که آیا از این فضا می‌توان در جهت توسعه بیش‌تر و خلق یک وحدت سیاسی فراگیر استفاده کرد؟ نئولیبرالیسم در همین جا از همراهی باز می‌ماند. مهم‌ترین ویژگی‌های اقتصاد سیاسی جهانی نئولیبرال به وسیله افزایش توانایی جنوب برای بهره‌مندی از امکانات «اطلاعات به‌مثابه محمول رشد»، راهی به سوی توسعه «قابلیت‌مدار» می‌گشاید. نقطه‌ای که نئولیبرالیسم از حمایت از فرصت‌های سیاسی نوین باز می‌ماند، عدم درک کافی از اهمیت سرمایه‌گذاری عمومی در کالاهای جمعی و تن

زدن متعاقب آن از ضرورت افزایش درآمدهای عمومی^۱ است. هنگامی که مباحثه سیاسی درباره سیاست توسعه در کشورهای جنوب به این جا می‌رسد، رهبران سیاسی ناچار از خلق فرصت‌های ویژه خویشتن‌اند.

امکانات مثبتی که چه در سطح ملی یا جهانی ظهور کرده‌اند، تنها از طریق یک سیاست‌ورزی خلاق و قاطع می‌توانند نتایج مفید به بار آورند والا در سطح یک امکان باقی می‌مانند. با این همه، دلیلی نداریم فرض کنیم که تا زمانی که ساختار قدرت جهانی موجب استمرار جایگاه نئولیبرالیسم است جنوب از لحاظ سیاسی عاجز باقی خواهد ماند. روش‌های نویدبخش اقدام سیاسی نه تنها قابل دسترس، بلکه در دسترس هستند.



پی‌نوشت‌ها

۱. «نئولیبرالیسم» اصطلاح مبهمی است. معنای جا افتاده و رسمی آن عبارت از مجموعه قوانین تجارتي و نظارتي متداول در جهان پس از تأسيس WTO است. مجموعه توصیه‌های سياست اقتصادي که وزارت دارايي ايالات متحده، صندوق بين‌المللي پول و تا حدي بانک جهاني کوشيده‌اند بر ساير ملت‌های جهان (به‌ويژه جنوب) تحميل کنند، نسبت به قوانين WTO يکدستي کم‌تری دارند. مفروضات ايديولوژيک و اولويت‌هایی که بر حلقه‌های سياستگذاری جهاني و نيز کنشگران^۱ مالي خصوصي حکمفرماست، از آن هم آشفته‌تر است. آرای اين حلقه‌ها همانند يکديگر نيست ولی در مفروضات پايه‌ای معيني مانند برتری عام بازار بر نظام‌های تخصیص منابع که در تصميم‌سازی سياسی ريشه دارند، جهان شمول است. کنار نهادن خطاهای تاريخی و تناقضات محيط سياسی و ايديولوژيک رايج به‌منظور تلخیص موضع‌شناسی^۲ دقيق قوانين، توصیه‌های سياسی و ايديولوژی‌ای که مظهر نئولیبرالیسم است خود می‌تواند موضوع بررسی مستقلي باشد و من در اين بخش بدان نمی‌پردازم. در اين بخش، من آثار قوانين، توصیه‌های سياسی و ايديولوژی‌ای را که بر نظام رهبری جهاني فعلي حکمفرماست تحت اصطلاح يقيناً خام، مع‌هذا مفيد، «نئولیبرالیسم» بررسی می‌کنم.

۲. اهمیتی ندارد که یافته‌های تحقيق خود IMF تأييد نمی‌کند که قوانين عام تهاجمی^۳ توانسته است کشورهای جنوب را وادارد که حساب‌های سرمايه خود را بگشايند. (Prasdda et al. ۲۰۰۳).

۳. با وجود آن که ژاپن و اروپا در محروم کردن کشورهای جنوب از بازارهای محصولات کشاورزی که می‌توانستند تحت قوانين تجارت «بازار آزاد» از آن بهره‌مند شوند به یک اندازه مقصردند، منافع حمايت از کشاورزی حداقل در اين موارد تا حدودی در خدمت حمايت اجتماعي و فرهنگي جماعت‌های روستايی است، برخلاف آنچه که مثلاً در ايالات متحده اساساً در جهت افزايش منافع شرکت‌های بزرگ صورت گرفته است. (Losch, ۲۰۰۴).

۴. همان‌طور که چو، داباش، شانگ و کومار در اين کتاب نوشته‌اند، شاهد ریاکاری مشابهی در نوع توصیه‌های سياست‌های صنعتی شمال به جنوب هستيم، آن جا که سياست‌هایی را که پيش از اين در شمال آثار توسعه‌بخش خوبی داشته‌اند، از رده خارج و غيرقابل استفاده قلمداد می‌کنند.

۱. Actors

۲. Topology

۳. Aggressive generalized rules

۵. همان‌طور که وید در این کتاب نوشته است، «قوه محرکه موافقتنامه TRIS تنها معدودی از صنایع بودند که عبارت بودند از داروسازی، نرم‌افزار و هالیوود». یکی از آشکارترین نمونه‌هایی که نشان می‌دهد قوانین مالکیت معنوی چه قدر نیرنگ‌بازانه منافع شرکت‌های بزرگ را منعکس می‌کند حرکت اخیر کنگره آمریکا برای قانونی کردن انحصار استفاده از عواید اقتصادی ناشی از تصاویر مایکی ماوس و دانالد داک توسط شرکت دیزنی برای چند دهه دیگر بود که تا همان تاریخ نیز بیش از نیم قرن بود که شیره مالکیت آن تصاویر را کشیده بود. تنها آزاردهنده‌ترین تفسیر از نظریه نئوکلاسیک می‌تواند چنین بی‌توجهی بی‌شرمانه‌ای را نسبت به عوارض جنبی مثبت ناشی از پذیرش قوانین طبیعی بازار توجیه کند.

۶. مورد صندوق که در این جا فقط بدان اشاره می‌کنم، پیچیده‌تر است. معنی نظام رأی‌دهی «حقوق مالکیت تاریخی»^۱ آن است که حتی اتحاد تمام عیار جنوب نمی‌تواند رأی کافی برای ایجاد تغییرات اساسی در سیاست صندوق پدید آورد. از طرفی، تصمیم‌گیری در هیأت اجرائی صندوق به شیوه اجماع صورت می‌گیرد. هر ائتلاف اساسی در میان کشورهای جنوب می‌تواند شکل‌گیری اجماع را ناممکن کند. برجستگی منافع روزمره کشورهای منفرد و در نتیجه مشکل شکل‌گیری اجماع در میان کشورها در نهایت بیش‌تر می‌تواند مشکل «نقص دموکراسی»^۲ در قوانین رأی‌دهی رسمی صندوق باشد. حتی در آن صورت، حرکت گروهی کشورهای جنوب بیش‌تر به صندوق مربوط می‌شود و به شرکت‌های بزرگ مالی خصوصی که کنترل بخش اعظم جریان سرمایه در جنوب را در دست دارند ربطی ندارد (Evans & Finnemore ۲۰۰۱).

۷. این اصطلاح یادآور فرضیه مشهور «کشش مؤثر»^۳ میان صنعتی کردن سرمایه‌دارانه و خودکامگی در امریکای لاتین در سال‌های ۱۹۷۰ است که از طرف گیلرما دانل^۴ ارائه شد.

۸. «کاسترو»^۵ و «اویلا»^۶ در یکی از بهترین تجزیه و تحلیل‌هایی که درباره امکانات سیاست صنعتی «هوشمند» در یکی از پیچیده‌ترین مجموعه‌های صنعتی کشورهای جنوب نوشته شده

۱. Historic property rights

۲. Democracy deficit

۳. Effective affinity

۴. Guillermo O'Donnell

۵. Castro

۶. Avilla

است (۲۰۰۴) تأکید می‌کنند که ناهمگونی شرکت‌های برزیلی مستلزم اتخاذ مجموعه سیاست‌هایی به همان اندازه متنوع است که علاوه بر آن که مشوق و حامی تلاش‌های نوآورانه مختلف است منشأ آثار مهم‌تر نیز می‌باشد.

۹. واضح است که در تفسیر این آمار باید محتاط بود. مقوله تولید صنعتی مفهومی ناهمگن است و افزایش سهم آن در آفریقا معنایی کاملاً متفاوت از افزایش سهم آن در کره دارد. اریقی،^۱ سیلور^۲ و بروئر^۳ ادعان دارند که شرق آسیا که درآمدها در آن بیش‌ترین رشد را داشته به طوری که به سطح درآمدهای کشورهای شمال نزدیک شده است، منطقه‌ای بوده است که تولید صنعتی آن نیز بیش‌ترین سهم را در GDP داشته است. واضح است که تولید صنعتی همچنان عنصر اصلی هر برنامه راهبردی توسعه موفق به‌شمار می‌آید. آنچه که نویسندگان فوق بر آن تأکید می‌ورزند آن است که اتکای به تولید صنعتی نوشداروی همه دردها نیست. برای مطالعه بیش‌تر مراجعه کنید به: b, ۲۰۰۳, Amsden, ۲۰۰۴؛ Firebaugh.

۱۰. یکی از بهترین نمونه‌های این گونه سازماندهی‌های رادیکال، موفقیت تجاری اعجاب‌آور نرم‌افزارهای این سورس^۴ است که محصول‌شان مبتنی بر شبکه‌هایی است که کاربران منفرد را تابع سلسله مراتب سنتی نمی‌کند و به جای آن که اجازه تملک سرمایه‌های معنوی حاصله را به یک مالک منفرد دهد، آن را در یک مالکیت جمعی پراکنده توزیع می‌کند.

۱۱. آنچه که در این بحث اهمیت کم‌تری دارد ولی شاید از نظر آثار اقتصادی کلی مهم‌تر است، ریاکارانه‌ترین شکل محدودیت‌های نئولیبرال بر هزینه‌های حکومت^۵ است و آن نكوهشی است که هم صندوق بین‌المللی پول و هم بازارهای خصوصی از صرف هزینه‌های کسری بودجه ضد رکود استاندارد کینزی در چرخه کسب و کار به‌عمل می‌آورند.

دولت‌های کشورهای شمالی در حالی که خود از این راهبرد درست و امتحان شده استفاده می‌کنند (واضح‌ترین نمونه‌اش دولت بوش در سال ۲۰۰۳) از کشورهای جنوب انتظار دارند هنگام بحران‌های دوره‌ای به جای افزایش هزینه‌های دولتی از آن بکاهند. به‌نظر می‌رسد تنها راه واکنش منطقی به این محدودیت، مبارزه دسته‌جمعی سیاسی برای کسب حمایت رسمی

۱. Arrighi

۲. Silver

۳. Brewer

۴. Open source

۵. State

صندوق بین‌المللی پول از راهبردهای ضد دوره‌ای باشد. البته بازارهای مالی خصوصی احتمالاً ضد راهبردهای ضد دوره‌ای عمل خواهند کرد ولی اگر صندوق بین‌المللی پول از این‌گونه راهبردها پشتیبانی کند، تنبیهات بازارهای خصوصی بی‌اثر می‌ماند.

